

## گوبینو، روشنفکران ایرانی و نظریه های آریائی گرائی و انحطاط

هیرمند حساس صدیقی\*

فیاض زاهد\*\*، حسین آبادیان\*\*\*

### چکیده

مقاله حاضر مبانی و ریشه های تاریخی نظریه آریائی گرائی در تاریخ نگاری و تاریخ نگری برخی روشنفکران ایرانی را مورد بررسی قرار می دهد و نقش کنت گوبینو در تکوین این نظریه را بررسی می نماید. فرضیه مقاله این است که دیدگاه یاد شده ریشه در نظریات خاص کنت دوگوبینو درباره تاریخ ایران باستان داشته و از طریق عده ای از نویسندگان تا نیمه دوم سلطنت رضاشاه تداوم و تحول داشته است. هدف پژوهش این است تا به شکلی توصیفی-تحلیلی نشان دهد نگرش آریائی گرائی به تاریخ ایران، آن هم در نیمه نخست قرن نوزدهم متناسب و متنظر با اوضاع و احوال سیاسی آن دوره، و به ویژه واکنشی در برابر شکست های ایران در دو دوره جنگ با روسیه بود. همچنین نظریه آریائی گرائی اهداف سیاسی خاص خود را در دوره رقابت اروپا با روسیه برای تسلط بر ایران پیگیری می کرد. با به قدرت رسیدن نازیها در آلمان و طرح شعار آریائی گرائی، دیدگاه های گوبینو بار دیگر در تفسیر تحولات تاریخی ایران پیش از اسلام هواداران یافت. مقاله حاضر زمینه های تاریخی شکل گیری مکتب آریائی گرائی در تفسیر تاریخ ایران را مورد بحث قرار می دهد و تداوم و تحول آن را ارزیابی میکند و یکی از پیامدهای این نظریه یعنی انحطاط ایران را مورد بررسی قرار می دهد.

\* دانشجوی دکتری گروه تاریخ و باستان شناسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران، [hirmandhassas@gmail.com](mailto:hirmandhassas@gmail.com)

\*\* استادیار گروه تاریخ و باستان شناسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران (نویسنده مسئول)، [fayyaz.zahed@yahoo.com](mailto:fayyaz.zahed@yahoo.com)

\*\*\* استاد تاریخ دانشگاه بین المللی امام خمینی، [abadian@hum.ikiu.ac.ir](mailto:abadian@hum.ikiu.ac.ir)

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۹/۰۱، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۱۱/۱۲

Copyright © 2018, IHCS (Institute for Humanities and Cultural Studies). This is an Open Access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution 4.0 International, which permits others to download this work, share it with others and Adapt the material for any purpose

**کلیدواژه‌ها:** گوینو، استعمار، آریائی گرائی، نظریه انحطاط، تاریخ نگری

## ۱. مقدمه

دوره سلطنت محمدشاه قاجار یکی از مهم‌ترین ادوار تاریخ فکری ایران محسوب می‌شود، درباره این دوره، پژوهشگران از زوایای مختلف بحث‌ها و بررسی‌های فراوان کرده‌اند. مثلاً هما ناطق در کتاب ایران در راهیابی فرهنگی از این دوره به مثابه عصر شکل‌گیری آزادی اندیشه یاد کرد، آزادی عمل فرقه‌های مختلف مذهبی در این دوره شاهد مثال ایشان بود. در این مورد کتابها و مقالات فراوانی نوشته شده، اما نکته مهمی که در منابع تاریخی از آن غفلت شده است، بسترهای شکل‌گیری تفاسیر جدید از تاریخ ایران بود. به عبارتی در همین زمان بود که نخستین نطفه‌های اندیشه احیای میراث باستانی ایران هم‌شکل گرفت، هرچند مبادی این اندیشه‌ها به عصر فتحعلی‌شاه قاجار و به‌ویژه جنگ‌های ایران و روس بازمی‌گشت. این اندیشه‌ها دو وجه داشت: بخشی از روشنفکران به تاریخ و فرهنگ این دوره به‌عنوان بخشی لاینفک از تاریخ ایران توجه می‌کردند و عده‌ای دیگر معتقد بودند آنچه در ایران پیش از اسلام وجود داشته، همه پیشرفت و شکوفائی و تمدن و تعالی بوده و در نقطه مقابل دوره اسلامی کشور، در انحطاط و عقب‌ماندگی و تحجر و خمودگی خلاصه می‌شود. به عبارت دقیقتر تاریخ‌نگاری این دوره بعضاً برای ارائه تعریفی از هویت ملی خلاصه می‌شد، عده‌ای این هویت را در بازگشت به میراث ایران پیش از اسلام و از همه مهمتر نادیده گرفتن بخش مهمی از فرهنگ و تاریخ دوره اسلامی کشور خلاصه می‌کردند، یکی از این اندیشه‌ها آریائی گرائی بود. بنابراین رویکرد پژوهش حاضر این است که بین موضوع احیای تاریخ‌نگاری ایران پیش از اسلام به‌عنوان شرط ضروری شکل‌گیری «آگاهی تاریخی» از «سرنوشت مشترک» که فی‌نفسه امری مثبت است؛ با تاریخ‌نگاری‌های باستان‌گرایانه از سوئی و تاریخ‌نگاری‌های مبتنی بر تفاسیر نژادی از سوی دیگر باید تفاوت گذاشت. مقاله حاضر به موضوع دوم می‌پردازد و فرضیه پژوهش این است که تاریخ‌نگاری مبتنی بر تفسیر نژادی تاریخ، در اساس با اندیشه‌های کنت گوینو به ایرانیان معرفی شد، در دوره محمدشاه و ناصرالدین‌شاه هواخواهانی یافت، سپس تداوم و تحول پیدا کرد و از دوره مشروطه به بعد نمایندگانی برجسته در بین اقشاری از روشنفکران پیدا کرد. بنابراین کانون محوری مقاله حاضر نقش کنت گوینو در شکل‌گیری تاریخ‌نگاری ایران مبتنی بر نظریه‌های نژادی است.

## ۲. گوبینو و تاریخ باستانی ایران

به دنبال جنگ‌های ایران و روس، فضائی شکل گرفت که با بیانی مشخص به دنبال ایجاد گفتمانی ویژه بود که سابقه تاریخی چندان نداشت، بخشی از این گفتمان به موضوع هویت نژادی ارتباط پیدا می‌کرد. موضوع مهم در این بحث، قائل شدن به نوعی تمایز بین «خود» و «دیگری» بود. یکی از وجوه این تمایز به مسئله زبان و گذشته تاریخی باز می‌گشت، از همان دوره جنگ‌های ایران و روس بودند کسانی مثل میرزا رضی تبریزی منشی فتحعلی‌شاه قاجار که حتی نامه شاه به ناپلئون بناپارت را به زبان فارسی سره نگاشت. (منشآت فرهاد میرزا، ۱۳۸۳: ۲۷) اما تحلیل نژادی تاریخ ایران از دوره محمدشاه به بعد رواج یافت، به عبارتی جنبش سره نویسی بخشی از نگاهی تاریخی بود که تصور می‌کرد با عربی زدائی از زبان فارسی، هویت ایرانی را پاس می‌دارد، بخشی از این نگاه تاریخی معطوف به نظریات نژادپرستانه ای بود که اساساً به ایران ربطی نداشت.

نقطه آغاز شکل‌گیری جنبش سره‌نویسی درست همزمان با جنگ‌های ایران و روس و توسط سرجان مالکم (*Sir John Malcolm*) فرستاده کمپانی هند شرقی، صورت گرفت. او در سفرهای خود به ایران، از جمله کتاب‌هایی که به برخی خوانندگان معرفی کرد، کتاب دساتیر بود.<sup>۱</sup> این کتاب پنج سال بعد از خاتمه دوره اول جنگ‌های ایران و روس در سال ۱۸۱۸ میلادی بین اقشاری از خوانندگان ایرانی شناخته شد.<sup>۲</sup> دومین تلاش برای ارائه تعریفی باستان‌گرایانه از تاریخ ایران، در سال ۱۸۳۳، پنج سال بعد از خاتمه دوره دوم جنگ‌های ایران و روس، توسط سرهزری راولینسون (*Sir Henry Rawlinson*) افسر ارتش کمپانی هند شرقی صورت گرفت، او به منظور مقابله با نفوذ روسیه در ایران، در کنار عده‌ای از نظامیان بریتانیا وارد ایران شد. راولینسون دو سال به مأموریت کرمانشاه رفت، در آنجا خطوط میخی کتیبه بیستون را رونویسی کرد و سال‌های بعد هم کارش را ادامه داد و سرانجام توانست آن را بخواند. گفته می‌شود او نخستین اروپائی بود که توانست به این موفقیت دست یابد. راولینسون توانست ترجمه‌ای از این کتیبه را برای محمدشاه قاجار ارسال کند، بنا به دستور حاج میرزا آقاسی صدراعظم محمدشاه، لسان‌الملک سپهر مقدمه‌ای بر آن نوشت و سپس عین ترجمه راولینسون را منتشر کرد. به عبارتی موضوع تاریخ باستان ایران به تاریخ نگاری‌های رسمی هم راه پیدا کرد.

اگر چه در دوره سلطنت فتحعلی‌شاه نخستین گام‌ها برای ارائه تاریخ نگاری جدیدی از تحولات کشور مورد توجه بود، لیکن در دوره محمدشاه قاجار که به روایت برخی

پژوهشگران مقطعی نسبی از آزادی‌های مذهبی و فکری شکل گرفت، (هما ناطق، ۱۳۷۰) اندیشه‌های معطوف به احیای میراث پیش از اسلام، در کانون توجه بیشتری واقع شد، این اندیشه‌ها در همان نخستین سال‌های سلطنت ناصرالدین شاه قاجار در حیطه تاریخ و ادبیات تکوین یافت. در این بین یکی از مهمترین دیپلمات‌های اروپائی که عصر ناصری دو بار به مأموریت ایران آمد و اندیشه‌های او نقش مهمی در شکل‌گیری سبک خاصی از تاریخ‌نگاری برجای گذاشت، کنت آرتور جوزف دو گوینو ( Joseph Arthur Comte de Gobineau) بود. گوینو پیش از این که وارد ایران شود، با فلسفه هگل آشنا شد، همچنین زبان آلمانی را فراگرفت (ناصر ناطق، ۱۳۶۴: ۲۹) و حتی پیش از این که به ایران بیاید، با زبان فارسی آشنائی پیدا کرد.

اگرچه پیش از گوینو کسانی مثل سرجان مالکوم و سرهتری راولینسون به اهمیت تاریخ ایران پیش از اسلام وقوف پیدا کرده و برخی منابع خود را در اختیار عده‌ای از ایرانیان قرار داده بودند، لیکن نظریه نژادی گوینو و به ویژه ابداع ایدئولوژی آریائی‌گرایی، نقشی بس مهم در تاریخ اندیشه دوره ناصری به بعد ایفا کرد. گوینو کارمند وزارت امور خارجه فرانسه بود، نخستین بار در ۱۸۵۳ میلادی در پنجمین سال سلطنت ناصرالدین شاه به عنوان دبیر اول سفارت وارد تهران شد. او که مبدع نظریه آریائی‌گرایی بود، اعتقاد داشت نژاد ژرمن همان نژاد آریائی خالص است که ویژگی آن را موهای طلائی، چشمان آبی روشن و پوست سفید تشکیل می‌دهد. شاید گوینو نخستین فردی باشد که بر مقوله «خلوص نژادی» تأکید کرد و توضیح داد برای این منظور، نژاد آریائی نباید با نژادهای دیگر مخلوط شود و البته نژادهای دیگر بشری هم باید خلوص خود را حفظ نمایند. (هما، ۵۲) این سبک نگاه به تاریخ‌نگاری و تاریخ‌نگری ایران هم تسری پیدا کرد و اندیشه‌های آریائی‌گرایی بین برخی روشنفکران دوره ناصری هوادارانی یافت.

### ۳. آریائی‌گرایی و نظریه نژادی تاریخ

گوینو یک دیپلمات معمولی نبود، او می‌توانست خطوط میخی را بخواند، با زبان و خط پهلوی آشنا بود و شناخت نسبتاً خوبی از ادیان و اندیشه‌های ایرانی داشت. او متخصص تاریخ رنسانس اروپا هم بود، دستی در داستان‌نویسی داشت و اندیشه‌هایش در آلمان بعد از دوره بیسمارک هواخواهان فراوانی یافت. با ریچارد واگنر (Richard Wagner (1813-1883

آهنگ ساز مشهور آلمانی رفاقت پیدا کرد و حتی فریدریش نیچه هم تحت تأثیر اندیشه های وی قرار گرفت. (گویینو، ۱۳۸۳: ۱۱).

بعدها گویینو یک کتاب تاریخ با محوریت همان اندیشه های آریائی گرایانه در مورد ایران نوشت و آن را به سال ۱۸۶۹ در پاریس منتشر نمود، این کتاب هزار و دویست صفحه حجم داشت که در دو جلد چاپ شد. منابع این کتاب متون یونانی و لاتین و البته برخی منابع تاریخ ایران پیش و بعد از اسلام بود. نخستین بخش از این کتاب حدود دو سال بعد از انقلاب مشروطه توسط نظم الدوله به فارسی برگردانده شد، در این کتاب بود که گویینو تفاوت ها و تمایزهای بین نژاد آریائی و سامی را برجسته کرد و نوشت ایران پیش از اسلام دارای والاترین مظاهر اخلاق نیک انسانی بود که در اثر اختلاط با اندیشه های «سامی» به انحطاط گرائید. (ناصر ناطق، ۱۰۷) این آغازی مشخص بر تفسیر تاریخ ایران بر اساس نظریه های نژادی بود.

این کتاب به اندازه ای برای برخی محققان ایرانی اهمیت داشت که بعدها هم حداقل سه بار منتشر شد: به جز ترجمه بخشی از این کتاب توسط نظم الدوله، این بار ترجمه کامل دیگری با عنوان «تاریخ ایرانیان» به سال ۱۳۶۴ انتشار یافت،<sup>۳</sup> حدود بیست سال بعد این کتاب با عنوان شکوه ایرانیان منتشر شد،<sup>۴</sup> به سال ۱۳۸۷ چاپ دیگری از ترجمه نظم الدوله با عنوان *تاریخ ایران در دوره باستانی* انتشار پیدا کرد. توجه بیشتر به آثار گویینو در ابتدای امر در نیمه دوم سلطنت رضاشاه به وجود آمد، دوره ای که مقارن با ظهور و صعود نازی ها به قدرت در آلمان بود و شعار آنها هم آریائی گرائی بود.

هدف گویینو نوشتن تاریخ به عنوان ثبت حوادث و وقایع نبود، بلکه این کتاب در راستای نظریه نژادی او قابل طرح است. گویینو کوشید تا «انحطاط ایران» را به عنوان یکی از موضوعات مورد مطالعه خود، بر اساس نظریه ای نژادی توضیح دهد. او ریشه این انحطاط را در «اختلاط نژادی» خلاصه کرد. طبق این دیدگاه تا زمان هخامنشی، نژاد آریائی ایرانی یک دست بود، لیکن به دنبال حکومت پارتیان این نژاد با نژادهای دیگر مخلوط شد و به این شکل، انحطاط ایران زمین آغاز گردید و تا پایان دوره ساسانی تداوم یافت. او تصریح کرد:

«میان نژادها مقایسه کردم و از میان یافته های خود، بهترین نژاد را برگزیدم و لذا تاریخ ایرانیان را نگاهشتم تا نشان دهم که یک ملت آریایی که کمترین اختلاط را داشته، چگونه برتری خود را حفظ کرده و عواملی چون تفاوت آب و هوا و شرایط زمانی، تأثیری در تغییر

و یا شکستن نبوغ یک نژاد ندارد و صرفاً اختلاط نژادی عامل سقوط و تنزل است.» (گویینو، ۱۳۸۳: ۱۰۷)

براین اساس او معتقد بود که ایرانیان به زور دین اسلام را پذیرفتند، اما این روح درهم شکسته همچنان منتظر فرصتی است تا ققنوس وار برخیزد، همچنین وی ظهور فرقه‌های جدید را عاملی برای دستیابی این روح شکست خورده به آزادی و تمدن می‌دانست. (ناصر ناطق، ۱۱۹) در این دوره به جز گویینو، مانکجی لیمجی هاتریا فرستاده انجمن پارسیان هند هم در ایران اقامت داشت، هاتریا با گویینو حشر و نشر داشت و در تکوین نظریات باستان‌گرایانه او را یاری می‌کرد.

#### ۴. گویینو، دو توکویل و نظریه انحطاط ایران

یکی از مهمترین دیدگاه‌های گویینو درباره تاریخ‌نگاری ایران، ارائه نظریه‌ای درباره انحطاط کشور بود. این تاریخ‌نگری جزئی لاینفک از نظریه آریائی‌گرایی به شمار می‌رفت، زیرا بر این باور بود که «خلوص نژادی» ایرانیان به دلیل معاشرت با نژاد سامی به انحطاط گرائیده است. گویینو نه تنها با اعیان و اشراف و شاهزادگان حشرونشر داشت، بلکه با مردم عادی در کوچه و خیابان هم معاشرت می‌کرد. گویینو نظریه انحطاط نژادی خود را ابتدا در نخستین نامه‌اش به الکسی دو توکویل فیلسوف و دیپلمات مشهور فرانسوی در هفتم ژوئیه ۱۸۵۵ مطرح کرد، یعنی چهار روز بعد از اینکه وارد تهران شد. در این نامه از «انحطاط عظیمی» که اخلاقیات مردم ایران پیدا کرده نوشت. او ایرانیان را موجوداتی معرفی کرد که اخلاقیات کنونی‌شان حاصل اختلاط نژادی با اقوام دیگر بوده و ادامه داده «گمان نکنم از انصاف به دور باشد اگر بگوییم که فردا خود ما نیز این‌گونه خواهیم بود.» (کمالی، ۱۳۷۶: ۴۹۴)

توکویل کنجکاو نظریه نژادی گویینو شد و از او پرسید: «اکنون دیگر شما در میان ملت مسلمانان هستید که اگر به گفته سیاحان و مسافران اعتماد کنیم، مردمان باهوش و ظریفی هستید. چه کسی است که طی قرون متمادی چنین ملتی را به سوی این سقوط غیرقابل علاج کشانیده است؟» (گویینو، ۱۳۵۰: ۶۰)

در راستای تبیین نظریه نژادی بود که گویینو به توکویل نوشت «ایرانیان از هیچ نظری چه نژادی و ملی و چه اشرافی و طبقاتی، تعصبات ناشی از خون را ندارند. ایرانی بیش از آن اختلاط یافته است که بتواند چنین تعصباتی داشته باشد.» (همان، ۶۹) به عبارتی گویینو معتقد بود نژاد آریائی ایرانیان در طول تاریخ و به دلیل اختلاط با نژادهای دیگر منحل شده

است، چاره درد را هم نمی دانند. در نهایت اینکه «اینها مردمانی هستند بافهم و استعداد که منافع خود را درک می کنند، ولی آن قدر منحط شده اند که قادر به درمان خود نیستند.» گویینو از دیدگاه تاریخ نگارانه خود نتایج سیاسی می گرفت و معتقد بود تنها راه این است که ایرانیان با اروپائی ها اختلاط پیدا کنند تا بتوانند منشاء نژادی خود را خود که را همان نژاد آریائی یا هند و اروپائی است، صیانت نمایند. البته گویینو این فرایند را محتوم می دانست. (همان، ص ۸۲) یعنی اینکه معتقد بود در مواجهه با قرار گرفتن ایران در برابر تهدیدهای نژاد اسلاو، این اروپاست که می تواند منجی نژاد آریائی ایرانی باشد.

پیشتر نوشتیم گویینو تحت تأثیر فلسفه هگل بود. اکنون به اشاره خاطر نشان می کنیم که هگل در *خدا/یگان* و بنده نوشته است وقتی موجودی، موجودی دیگر را می خورد، در واقع با جذب کردن (Assimilation) و درونی ساختن (Interiorisation) یک واقعیت بیرونی و بیگانه، واقعیت خاص خود را می آفریند و نگاه می دارد. (هگل، ۱۳۸۷: ۲۸) اینکه منظور هگل چه بود، یک موضوع است و اینکه برداشت احتمالی گویینو چه چیزی بوده مقوله ای است دیگر. به نظر می رسد گویینو این اصل را پذیرفته بود که کشورهای مثل ایران به اندازه ای منحط شده اند که اروپا می تواند آنها را در هاضمه خویش جذب کند و به واقع این جوامع را جزئی از واقعیت وجودی خود نماید، برای این امر، یک اندیشه لازم بود و این اندیشه هم ظاهراً همان دیدگاه آریائی گرائی بوده است. پس اندیشه آریائی گرائی برای تفسیر تاریخ ایران، با انگیزه های سیاسی و رقابت های استعماری ارتباط نزدیک داشت.

همین جا لازم است اشاره کنیم که این دیدگاه یعنی تسلط محتوم اروپا بر ایران بین برخی روشنفکران ایرانی که با گویینو معاشرت و یا مکاتبه داشتند، هوادارانی یافت. آنها این امر را راهی گریزناپذیر برای ممانعت از انحطاط تمام عیار ایران ارزیابی می کردند. مثلاً نوشتند

طبیعت ترقیات عصر که امروز مانند سیل از کوهستان فرنگستان رو به اطراف جهان می آید و بسیار سریع السیر است، خواه ناخواه ما را مجبور خواهد کرد به تبعیت اثر آنها و شراکت و موافقت با خیالاتی که آنان را در اطوار عمل ملک جهان است. (اختر، ش ۳، ۱۲۹۲: ۱)

در اینکه برخی کشورهای اروپائی روزی به عنوان تمدن و تجدد در سیاست های ایران دخالت خواهند کرد، تردیدی وجود نداشت. به همین دلیل بود که سال ها قبل از مشروطیت روزنامه اختر نوشت محال است غرب ایران را به حال خود رها کند، زیرا «چنانچه اگر ما

بخواهیم هم بمانیم ما را به خیال خودمان نمی گذارند، پس باید ما هم با اوضاع وقت بسازیم و کارهای خود را با آنها موافق کنیم.» (اختر، ش ۱، ۱۲۹۵: ۲) با آگاهی نسبی از ماهیت تمدن جدید بود که اختر توضیح می داد که غرب معتقد است «یا خانه را به خوبی و قشنگی خانه ما بساز یا آنکه دست بردار تا ما بسازیم. حال هر کدام را صرفه کار خود می دانیم، آن طور باید بکنیم.» (همان)

از دیگر روشنفکرانی که با گوینو ارتباط داشت و تحت تأثیر نظریه انحطاط او بود، میرزاملکم خان ناظم الدوله بود. او هم نوشت اگر ایرانیان به ظواهر تمدن غربی تن ندهند مورد «تمسخر و تقییح» (رائین، ۱۳۵۰: ۷۸) قرار می گرفتند. تحت تأثیر این آموزه ها بود که به طور مثال میرزا ملکم خان نوشت «نباید از پیش خود اختراعی نماییم، یا باید علم و تجربه فرنگستان را سرمشق خود قرار دهیم یا باید از دایره بربری گری خود قدمی بیرون نگذاریم.» (ملکم خان، بی تا: ۱۲۰)

## ۵. دوره ناصری، آریائی گری و نظریه انحطاط

نظریه آریائی گرائی کنت گوینو که ریشه در بینش تاریخ نگرانه معطوف به انحطاط نژاد ایرانی در اثر ارتباط با اقوام سامی داشت، در دوره ناصری هواخواهانی بیشتر از مواردی که یاد کردیم یافت. دوره مأموریت گوینو به ایران، درست مصادف بود با اوج تکاپوهای فکری شخصیت هایی مثل جلال الدین میرزا قاجار، میرزا فتحعلی آخوندزاده و بعدها میرزا آقاخان کرمانی. هر سه این شخصیت ها به تاریخ ایران باستان نگاهی خاص داشتند، بدون اینکه سخنی از آریائی گری به میان آورند، به طور خلاصه نوعی نگاه عظمت طلبانه در دیدگاه های ایشان قابل مشاهده بود. هر سه این شخصیت ها عرب ستیز بودند، نیز هر سه آنها هوادار نوعی جنبش سرهنویسی و حتی تغییر خط و الفباء، زیرا خط و الفبای عربی را از عوامل انحطاط ایرانیان تلقی می کردند. همچنین با تفسیری نژادی به عنوان آریائی علیه نژاد سامی موضع گیری می کردند، نژاد سامی را عامل انحطاط نژاد آریایی قلمداد می نمودند و با این تفسیر نگاهی خاص به تاریخ ایران باستان داشتند. هر سه این روشنفکران هم با گوینو مرتبط بودند.

جنبش سرهنویسی و تفسیر نژادی تاریخ ایران، اکنون گسترش بیشتری یافته بود. به طور مثال جلال الدین میرزا کتابی به فارسی سره نگاشت و به آخوندزاده اطلاع داد هدفش شرح «داستان پادشاهان پارس» بود که نامشان به دلیل «دست درازی تازیان از میان رفته.»



(آخوندزاده، ۱۹۶۳: ۲۷۳) هم‌زمان در این دوره کتاب‌هایی منتشر شد که یکی از آنها اثری بود به نام *شارستان*؛ در این کتاب آمده بود که «ابنای پارس، افضل مخلوقات اند هم به وجوه عقلی و نقلی و حسنی و بواقی ناس فروتر از ایشانند.» (فرزانه بهرام، ۱۲۷۰ق: ۵۴) در همین کتاب «عرب افسق الناس» (همان، ۶۵) خوانده شد. در همین دوره بود که کتاب تاریخی *نامه خسروان* نوشته شد، کتابی که هدفش این بود تا نشان دهد «تازیان» به سرزمین «پارس» هجوم آوردند و باعث انحطاط کشور شدند. (جلال‌الدین میرزا، بخش اول، ۱۲۸۸ق: ۳۵۳) نکته مهم این است که جلال‌الدین میرزا قاجار مثل گویینو، اعراب و ترکان را تحقیر می‌کرد و آنها را باعث انحطاط ایران می‌دانست. (همان، بخش دوم: ۱۰)

تعبیر انحطاط عالم اسلامی و البته ایران، فقط منحصر به گویینو نبود، بلکه شارل مسمر درباره «تنزل ملت اسلام» سخن می‌گفت. (آدمیت، ۱۳۴۸: ۹۵) تفاخر نژادی در اندیشه‌های میرزا فتحعلی آخوندزاده که دوست جلال‌الدین میرزا هم بود، وضوح بیشتری داشت. آخوندزاده تفاخر می‌کرد که «نژادم از پارسیان است.» (آخوندزاده، ۱۹۶۳: ۲۴۹) به همین دلیل بود که از «تازیان سیاع خصلت و وحشی طبیعت» یادکرد که «آثار پادشاهان فرشته کردار و پارسیان را از دنیا نیست و نابود» کردند و «دین خودشان را بر شبه دین یهود به عوض آنها در ایران ثابت و برقرار» کردند. (آدمیت، ۱۳۴۸: ۱۲۵) میرزا آقاخان کرمانی هم بر قوم ایرانی و نژاد آریائی تأکید می‌نهاد و از تعبیری مثل «ایرانیگری» و «کیانی‌گری» یاد می‌کرد. اینها همه نشانی بود از حضور اندیشه‌های آریائی گرائی در بین نسلی از روشنفکران ایرانی که به گونه ای با کنت گویینو مرتبط بودند.

در این راه از انحطاط ایران دوره بعد از اسلام سخن گفته می‌شد و اینکه استیلای زبان عربی زیان‌ها به فرهنگ و تمدن ایران رسانید به گونه‌ای که اگر ایرانیان بدانند که مسلط شدن زبان عربی چه معایب و زیان‌هایی داشته، دیگر حتی «یک کلمه عربی در زبان فارسی استعمال نمی‌نمایند.» (آدمیت، ۱۳۵۷: ۲۷۷) او هم در این راه تا جایی پیش رفت که از «شرافت و اصالت قومی» سخن گفت (آئینه سکندری، ۱۳۲۴: ۱۳) در این راه به حدی شیفته روایتی خاص از ایران باستان بود که به قولی «فکر ضد عرب در ایران از او نشأت کرد.» (بهار، ۱۳۴۹/۳: ۲۷۳) برای همین خطاب به سرزمین ایران نوشت: «یک مشت تازی لخت و برهنه، وحشی و گرسنه، دزد و شترچران، سیاه و زرد و لاغر میان، موشخواران بی‌خانمان، منزل گزینان زیر خار مگیلان، شیر و بی ادب و خونخوار مثل حیوان بل پست از آن بر کاروان هستی تو تاختند.» (آئینه سکندری، ۱۳-۱۲) این همان دیدگاه اختلاط

نژادی گوینو با نژادهای سامی بود که اکنون در تاریخ‌نگاری و تاریخ‌نگاری ایرانیان راه یافته بود.

## ۶. آزاد مراغی، ذبیح بهروز و آریائی‌گرایی

نظریه‌های نژادپرستانه آریائی‌گرایی و همچنین نظریه انحطاط ایران به دلیل اختلاط نژادی، در دوره مشروطه هم تداوم یافت. اکنون نظر به اینکه زبان عربی را باعث انحطاط ایران می‌دانستند، در روزنامه *ایران نو* ستونی ثابت با عنوان «نامه پارسی» ایجاد کردند، نویسنده آن ابوالقاسم آزاد مراغی بود که در مقالات خود سعی می‌کرد از ابتدا تا انتها «حتی یک واژه تازی» (آرین پور، ۱۳۷۴/۳: ۱۷) به کار نبرد. او این کار را در زمان جنگ اول جهانی ادامه داد و حتی نشریه‌ای به این عنوان منتشر کرد. همچنین روزنامه ارشاد مقالاتی از این دست به قلم مراغی چاپ می‌کرد. در نخستین شماره نامه پارسی ابراز تأسف شد از اینکه زبان فارسی به «زبان تلخ بیگانگان» آمیخته شده است. (صدر هاشمی، ۱۳۶۳/۴: ۲۶۳) از سوئی مبدا تاریخ باستانی ایرانی را به تاج‌گذاری کیومرث بازگردانید. (دولت‌شاهی، ۱۳۷۵: ۵۱-۵۰) آزاد مراغی مثل میرزا آقاخان حسرت می‌خورد از اینکه «کجا رفتند فرزندان که تو را از جان شیرین، دوست‌تر می‌داشتند و مایه سرافرازی و بلندی نامت بودند.....» (نامه پارسی، ش ۱، ص ۲)

در این دوره دیدگاه‌های نژادی گوینو بین برخی از نویسندگان و محققان به شکلی گسترده هواخواه داشت، به طوری که حتی صادق هدایت در نمایشنامه مازیار به سال ۱۳۱۲ شمسی نوشت «عرب‌ها و جهودها از یک نژادند.» (هدایت، ۱۳۴۲: ۱۲۵) بعدها ذبیح بهروز این رویه را پی گرفت، او ضمن اینکه از افراط‌کاری‌های مراغی فاصله داشت، اما در چارچوب تبیین نژادی تاریخ ایران نوشت: «در زبان عربی یک کتاب علمی جدید نیست و برای زندگانی امروز دنیا به درد مردم بیچاره ایران نمی‌خورد و چرا این قدر به آموزش آن به بچه‌های بی‌گناه خود اصرار دارند.»<sup>۱</sup> شاید ذبیح بهروز نخستین فردی باشد که از زبان عربی نه در مقابل زبان فارسی، بلکه زبان «آریایی» (بهروز، ۱۳۱۳: ۳۰) سخن به میان آورد. آریائی‌گرایی در اندیشه بهروز تا جایی پیش رفت که حقایق تاریخی را هم به شکلی که خود می‌خواست تفسیر می‌کرد، مثلاً نوشت ذوالقرنین یکی از اجداد سلسله ساسانی بوده است. (مینوی، ۱۳۶۹: ۹۰-۸۹) حتی تاریخ دقیق تولد زرتشت را هم بر اساس تقویم خود

مشخص کرد که گویا دقیقاً ۱۷۶۷ سال پیش از میلاد بوده است. (زمان زرتشت، ۱۳۴۸/۳۰: ۲۱۰)

بهر روز برای اینکه برتری نژاد آریائی و شکست ناپذیری آن را نشان دهد، حتی می گفت اساساً اسکندر مقدونی به ایران حمله ای نکرد و این افسانه ای است که بر ساخته اروپائیان بوده تا آریائی ها را تحقیر کنند.<sup>۷</sup> بنابراین اعتقاد داشت که غرب عظمت سیاسی و اخلاقی و حیات معنوی ایرانیان را به این شکل مورد دستبرد قرار داده است. (Afkhami, 2009: 443) این دیدگاه ها به اندازه ای خلاف واقع بودند که شخصیت هایی مثل سید حسن تقی زاده، محمدعلی فروغی، عباس اقبال آشتیانی، دکتر محمد معین، ابراهیم پورداود، دکتر محمود افشار، مجتبی مینوی و بسیاری دیگر از پژوهشگران کشور علیه آنها مقالاتی نوشتند و نسبت به آینده تاریخ نگاری و فرهنگ کشور هشدار دادند.

## ۷. سیف آزاد، نازیسم و نظریه آریائی گرائی

پیشتر توضیح دادیم که دیدگاه های نژادپرستانه و نظریه آریائی گرائی کنت گوینو، در آلمان اواخر قرن نوزدهم هواخواهانی یافت. با به قدرت رسیدن نازیها در سال ۱۳۱۲ شمسی و گسترش ارتباط ایران با آلمان، این دیدگاه به شکلی کاملاً واضح تبلیغ و ترویج میشد. دیدگاه های یاد شده مقارن با ظهور نازیها در آلمان با شدت و حدت بیشتری ترویج می شدند، بینش و نگرش آریائی گرائی در این مقطع تاریخی به اوج خود رسید، هر چند هرگز نتوانست سبک مسلط تاریخ نگاری کشور شود. نظریه انحطاط نژادی ایرانیان و سامی ستیزی هم به شدت ترویج میشد، وضعیت به گونه ای بود که عده ای معتقد بودند باید پارسیان هند را به ایران دعوت کرد تا بتوان نژاد آریائی پیش از اسلام را احیا کرد. در بین پارسیان هند گشتاسب نریمان در مکاتبات خود همراه با علامه اقبال لاهوری این تبلیغات را که به بهانه آریائی گری صورت می گرفت، «جزئی از توطئه هایی که بر ضد ایران صورت می گیرد»، ارزیابی می کرد.<sup>۸</sup>

به هر روی تحلیلهای تاریخ نگارانه مبتنی بر نظریات آریائی گرائی، در نیمه دوم سلطنت رضاشاه و به ویژه با تأسیس انجمن ایران باستان و از جمله با انتشار نامه ایران باستان شدت گرفت. مسئولیت این تشکیلات با عبدالرحمن سیف آزاد بود، او مورد حمایت وزارت خارجه آلمان نازی بود و علناً با ایشان همکاری میکرد. هدف سیف آزاد از انتشار نامه ایران

باستان، «نفرت و دوری از مرام و خیالات زهرآگین سمتیک و مارکسیسم، تشویق و تهییج حس وطن‌پرستی و شاه و ملت دوستی» عنوان شد. (نامه ایران باستان، ش ۴۷: ۲)

درعین حال او خاطر نشان کرد «البته این مسئله و نکته بر احدی پوشیده نیست که آلمان خصوصاً حکومت امروزه» با وجود «گرفتاری‌های بی‌حد» از دو نظر «به ایران و ایرانیان علاقه دارند: یکی موضوع هم‌نژادی و علاقه‌مندی ادبی و تاریخی که به مفاخر گذشته ایران باستان دارند و دیگری موضوع روابط تجاری و اهمیتی که ایران نو به معاملات تجارتی و خرید ماشین‌آلات از ایشان می‌دهد.» به نظر سیف آزاد «علاقه‌مندی و محبت هر وطن‌پرست ایرانی هم نسبت به آلمان‌ها برای همین دو نکته مهم است که آلمان‌ها با ما یگانه و هم‌نژاد و به مفاخر باستانی ما نهایت احترام را گذارده...» (همان، ۳-۱).

میراث گوینو اکنون در تحلیل نژادی تاریخ ایران بیشتر مورد توجه قرار گرفت. طبق این دیدگاه هیتلر «راهنما و پیشوای آلمان آریایی» (همان، ش ۱۰: ۱۶) بود و «این مرد دانشمند آریانژاد» توانست

نقشه دو بیست ساله یهودی‌ها که علیه ملت دنیا خصوصاً آریانژادها در روی زمین داشتند، نابود ساخته و افکار آنها را که در زیر پرده جنایتکارانه با جلوه‌گری‌های حیرت‌انگیز و اسامی عجیب و غریب از قبیل سوسیالیستی، یگانگی عالم، ضدکاپیتال، نابود ساختن قدرت پادشاهان، یگانه شدن با کارگران و زحمتکشان، برادری، برابری، کمونیستی داشتند، آن حجاب مهیب را دریده برای دنیا روزی نوی ایجاد نمود. (همان، ش ۸: ۳)

این ادبیات به مطبوعات روزانه هم، راه پیدا کرد، به طوری که وقتی کلنگ دانشگاه تهران به زمین زده شد، از «جانشین داریوش کبیر» یاد گردید که «پرورشگاه عقلی و روحی را برای نژاد آینده این مرزوبوم» به یادگار گذاشت. (اطلاعات، ش ۲۸۰۷: ۱) تا قبل گوینو تا نیمه دوم قرن نوزدهم، هرگز از انحطاط نژادی ایرانیان و تفسیر نژادی از تاریخ کشور، سخنی به میان نیامده بود. نکته مهم این است که مقارن با قدرت گرفتن نازیها آثار گوینو بیشتر مورد توجه قرار گرفت، زیرا یک دیدگاه تاریخ نگرانه را ترویج میکرد که مطابق با اوضاع و احوال زمان بود.

به طور مثال هم‌زمان با تلاش برای عدم استفاده از واژه‌های عربی، تبلیغاتی در زمینه «نژاد آریائی» در برخی زمینه‌ها انجام گرفت و در باره انحطاط این نژاد مطالبی نقل گردید که اینها همه «به نقل از گوینو» بودند. به طور مثال شجاع‌الدین شفا در یکی از شماره‌های

ایران باستان نوشت: «ما تمدنی برتر داشتیم، اما عقب ماندیم. غربیان فرهنگ ما را گرفتند و امروز به خودمان فخر می‌فروشند»، سپس به شاهنشاهی قدرتمند ایران پرداخت که «به دست اعراب» از بین رفت. (نامه ایران باستان، ش ۲۵: ۴) شفا در مقاله‌ای دیگر با اشاره به اقدامات هیتلر نوشت: «آیا جای خوشوقتی نیست که علامت مشخصه ملت آریائی جانشین صلیب شده است؟ ولی افسوس که آن ایران توانا و آن مردان آریائی همه مردند و رفتند و امروز به جز نامی از آنها نیست.» (همان، ش ۳۰: ۳)

بالا تر این که در نشریه سیف آزاد ادعا شده بود ریشه آداب و رسوم ایرانیان و آلمانی‌ها یکی است، بنابراین با اتکا به مراسمی که نازی‌ها در آن آتش برمی‌افروختند و گاهی اوقات مراسم کتاب سوزان به راه می‌انداختند، نتیجه گرفتند که در «آلمان جشن‌ها و آداب آریایی و ایرانی از نو زنده می‌شود.» (همان، ش ۴: ۱۲) نویسنده مقاله آورده بود «یکی از آداب و رسوم آریا نژادان که عبارت از برافروختن آتش مقدس است، در جشن ملیون سوسیالیست تجدید شده و دیری نمی‌گذرد که تمام رسوم کهن آریانژادان که همان عادت و آداب ایران باستان است، در سرزمین آلمان نمودار خواهد گشت. (همان، ش ۴۱: ۶)

تفاسیر شگفت‌انگیز نژادی منحصر به این موارد نبود، بلکه از مراسم آتش افروزی در هند و گیلان ذکری به عمل آمد، مراسمی که «هم‌اکنون نزد آریائی‌ها اجرا می‌شود.» از مشابهت این مراسم با برافروختن آتش توسط نازی‌ها یاد شد و سیف آزاد هم نوشت

این حقیقت مخفی بود تا اینکه حکومت حاضر آلمان سرچشمه عظمت در زندگانی خود را شناخته و با قلم قادرانه و حقیقت‌گوی خود به دنیای امروز اعلام می‌کند که منبع این نور، خورشید این مدنیت، در ایران بوده و هست. (همان، ش ۲۵: ۹)

وزارت خارجه ایران هم تحت تأثیر این تبلیغات واهی قرار گرفته بود، به گونه‌ای که یکی از دیپلمات‌ها گزارش داد مراسم افروختن آتش به گونه‌ای است که «گوئی واقعاً یکی از مراسم رایج ایرانی توصیف می‌شود و عموم افراد ملت آلمان تردیدهای خود را به شعله‌های آتش که مقابل آنها می‌سوزد، انداخته و خود را تمیز و پاک می‌نمایند.» (اسناد وزارت خارجه، کارتن ۵، پوشه ۳، ۲۵ تیرماه ۱۳۱۴)

البته نه تنها کسانی مثل سیف آزاد، بلکه حتی خود آلمانی‌ها هم در گسترش این نوع نگاه به تاریخ دو کشور بیکار نبودند. در سال ۱۹۳۶ میلادی رایش سوم جلسه‌ای تشکیل داد و اعلامیه‌ای صادر نمود که طبق آن ایرانیان از نژاد خالص آریائی معرفی شدند. اصولاً نازی‌ها برای گسترش دوستی با ایران که اهداف تجاری را سرلوحه کار قرار داده بود؛ ابزاری

ایدئولوژیک هم خلق کردند و از افسانه آریائی بودن دو ملت استفاده نمودند. (لنچافسکی، ۱۳۵۱: ۱۸۰) در ایران هم می‌نوشتند «اهمیت قومیت در دنیا روزبه‌روز زیادتر و هسته حقیقی عظمت و استقلال مهم دنیا را تشکیل می‌دهد.» با این مقدمه به «سیادت باستانی ایران در دنیای قدیم» اشاره شد «که بخش عمده‌ای از تاریخ تمدن انسان را بر روی کره زمین در محور تاریخ می‌چرخاند، شاید اغراق‌آمیز نباشد و لیکن حقیقتاً تفوق و برتری سلاله آریین در این بنای شامخ تمدن دنیا از جمله حقایق مسلم علمای قرن نوزدهم و محققین امروز می‌باشد.» نوشته شد امروزه «عقیده جملگی دانشمندان» این است که «مسقط‌الرأس نژاد آریان از حدود فلات ایران تجاوز نمی‌کند.» (اطلاعات، ش ۲۳۷۴: ۱) یکی از این «علمای قرن نوزدهم» کنت گوینو بود که اندیشه‌های نژادی او تداوم و تحول پیدا کرده و اکنون طرفدارانی مشخص تر یافته بود.

دامنه مباحث نژادی در ایران و جهان چنان شدت و حدت یافته بود که نوشته می‌شد «چرا ما در ادعای آریین‌نژادی پیشاهنگ نباشیم که موطن اصلی آنها در این سرزمین و تمدن آنها از این کشور به دیگر نقاط دنیا سرایت کرده است؟» به اروپائی‌ها یعنی «ملل راقیه» دنیا اشاره شد که «با تشبث به کوچک‌ترین آثاری از صفات و ممیزات تاریخی نژاد آریین و نیاکان اصلی ما»، به «سالله‌های بشری در دنیا افتخار کنند.» (همان، ۲۳۷۵: ۱)

## ۸. نتیجه‌گیری

نقطه عطف تفسیر تحولات تاریخ ایران بر اساس نظریه آریائی‌گرایی حداقل به دوره فعالیت حضور کنت دو گوینو در ایران بازمی‌گشت، هرچند او متکی بر میراثی از تاریخ‌نگاری‌ها و پژوهش‌های تاریخی کسانی مثل سرجان مالکم و یا سر هنری راولینسون بود. گوینو همان‌طور که مکاتباتش با الکسی دو توکویل نشان می‌دهد، از این نظریه اهدافی سیاسی پیگیری می‌کرد، معتقد بود ایران در اثر اختلاط نژادی به انحطاط گرائیده است و دیری نخواهد پایید که به دامن اروپا خواهد افتاد. نظریه انحطاط ایران به دلیل اختلاط نژادی با اقوام سامی، در دوره سلطنت محمدشاه و ناصرالدین‌شاه قاجار هواخواهانی یافت، این افراد در اندیشه احیای تمدنی بودند که از کفر رفته بود و از نظر فلسفی غیر قابل احیاء بود، زیرا از سنخ امتناع اعاده معدوم بود. کسانی که معتقد بودند در اثر اختلاط نژادی ایران با سامی‌ها فرهنگ و تمدن کهن کشور منحط شده است، برای پرداختن بیشتر به تاریخ باستانی ایران دست به اقداماتی دیگر هم زدند، از جمله آنها ایجاد جنبش سرهنویسی بود تا به این شکل

با زبان عربی به مبارزه برخیزند و راه را برای بازگشت به «خلوص نژادی» هموار نمایند. بخش زیادی از روایات این دسته افراد، واقعیت خارجی نداشت.

دیدگاه آریائی گرائی که از همان نیمه های قرن نوزدهم در آلمان هم هواخواهانی یافته بود، با صعود هیتلر به قدرت شدت و حدت بی سابقه ای یافت. در این مقطع تاریخی برخی نویسندگان ایرانی که تاریخ را نقطه عزیمت خود برای تدوین این نظریه قرار داده بودند، با شدت و حدت بی سابقه ای نظریه نژادی و آریائی گرائی را بسط و گسترش دادند، نوعی سنخیت فرهنگی بین ایرانیان باستان و نازی ها برقرار دیدند، آداب و رسوم مثل برافروختن آتش در مراسم دینی را با آتش افروزی نازی ها یکی دیدند و حتی علامت صلیب شکسته را متعلق به ایرانیان دوره پیش از اسلام دانستند. هم زمان علیه نژاد سامی دست به نگارش مقاله زدند، این جنبش به روزنامه هایی مثل اطلاعات همراه پیدا کرد. هم زمان آثار گوینو ترجمه شدند، اغلب روشنفکران آن زمان و حتی صادق هدایت در دوره ای متأثر از سبک تاریخ نگاری گوینو بودند، نام این دیپلمات و پژوهشگر فرانسوی بعد از سال های متمادی بار دیگر بر سر زبان ها افتاده بود.

با تمام این اوصاف این دیدگاه حتی بین روشنفکران آن زمان اندیشه مسلط تاریخ نگاری نبود، زیرا بیش از آنکه انگیزه های علمی به منظور ایضاح تاریخ باستانی کشور داشته باشد، به دنبال اهداف سیاسی بود. بین کسانی مثل مشیرالدوله پیرنیا که احیای تاریخ ایران باستان را به منظور دستیابی به نوعی «آگاهی تاریخی» از گذشته کشور سرلوحه کار قرار داده بود، یا ابراهیم پورداود که به دنبال معرفی میراث باستانی کشور بود؛ با اهداف کسانی مثل آزاد مراغی، ذبیح بهروز و البته سیف آزاد تمایزهای فراوانی موجود بود. آریائی گرائی مبتنی بر نوعی «آگاهی کاذب» بود، یعنی دوقطبی آریائی و سامی برای رسیدن به هدفی ایدئولوژیک و مقطعی ایجاد شده بود، در حالی که در تاریخ ایران هرگز خصومت و ضدیت های نژادی وجود نداشت. در تاریخ ایران پیش از اسلام یهودیان که بخشی از نژاد سامی تلقی می شدند، همیشه مورد حمایت شاهان مثلاً هخامنشی قرار داشتند. همچنین تفکیک و تمایز بین اسلام و ایران در تاریخ اسلامی کشور، همان طور که فروغی، عباس اقبال، مجتبی مینوی، تقی زاده، رشید یاسمی، محمود افشار و کثیری دیگر از پژوهشگران آن زمان نشان داده بودند، تفکیکی بود با انگیزه های سیاسی که اهداف مقطعی داشت و به همین دلیل هرگز به گفتمان رسمی تاریخ نگاری کشور مبدل نشد.

## پی‌نوشت‌ها

۱. نسخه ای از کتاب یادشده با این مشخصات در دسترس هست: ملافیروز بن ملاکائوس (۱۸۸۸م)، دساتیر آسمانی، بمبئی: دت پرساد پرس.
۲. دساتیر نام کتابی است جعلی منسوب به زرتشتیان، که مدت‌های مدیدی دانشمندان و پژوهشگران شرق و غرب به بحث و جدل پیرامون آن مشغول بودند، در این میان گروهی موافق و اکثریتی مخالف اصالت آن بودند. امروزه دیگر روشن شده که به احتمال قوی این کتاب ساخته و پرداخته عده‌ای از کارکنان کمپانی هند شرقی بوده که به آذرکیوان نامی منسوب کرده‌اند. می‌گویند آذرکیوان بین سالهای ۹۴۲ تا ۱۰۲۱ قمری مصادف با ۱۵۲۹ تا ۱۶۱۲ میلادی زیسته است و به جز دساتیر، پیروان او کتاب‌هایی دیگر مثل دبستان مذاهب و شارستان چهار چمن را هم نگاشته‌اند که به‌غلط توسط برخی از محققین، منابع زرتشتی محسوب شده‌اند. در مورد این فرقه نک: پورداود، ابراهیم (۱۳۵۵)، فرهنگ ایران باستان، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ص ۳۱. به روایت دهخدا «مجموع کتابی در دوران سلطنت اکبرشاه در قرن دهم هجری به دست شخصی به نام آذرکیوان فراهم شده است و آن را به پیغمبری معجول از ایران باستان به نام ساسان پنجم نسبت داده و خود آن را ترجمه و تفسیر کرده» → است. این کتاب بعدها به طبع رسید و مایه گمراهی فرهنگ‌نویسان شد و لغات ساختگی آن از راه فرهنگ‌ها در شعرهای شاعرانی مانند شبیبانی و ادیب‌الممالک و فرصت راه یافت و غلط‌های تاریخی آن نیز وارد تاریخ دوران قاجار شد. بعضی از لغات دساتیری امروز در میان فارسی‌زبانان رواج دارد. «لغت‌نامه دهخدا (۱۳۷۳)، ج ۷، دوره جدید، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ص ۹۴۷۴. دهخدا نمونه‌ای از این نثر را آورده است، به قول او در دیوان ادیب‌الممالک می‌خوانیم: پنج فرجود پدید آمد از شت زرتشت که به پیغمبریش راست بود پنج گواه فرجود در واژه‌های دساتیری به معنی معجزه است، شت در برهان قاطع «لفظی است در فارسی ترجمه لفظی که در عربی حضرت گویند.» در فرهنگ انجمن آرای ناصری آمده است: «شت کلمه تعظیم است و آن را تیمسار نیز گویند و هر دو به معنی حضرتست که در عربی معروفست.»
۳. گوینو، کنت ژوزف آرتور (۱۳۶۴)، تاریخ ایرانیان، ترجمه ابوتراب خواجه نوری (نظم‌الدوله)، تهران: علمی.
۴. گوینو، کنت ژوزف آرتور (۱۳۸۳)، شکوه ایرانیان، ترجمه رضا مستوفی، تهران: سازمان میراث‌فرهنگی کشور.
۵. گوینو، کنت ژوزف آرتور (۱۳۸۷)، تاریخ ایران دوره باستانی، ترجمه ابوتراب خواجه نوری. تهران: ثالث.



گوبینو، روشنفکران ایرانی و نظریه های آریائی گرائی و انحطاط ۱۷

۶. بهروز، ذبیح (۱۳۱۳) *زبان ایران؛ فارسی یا عربی*، تهران: چاپخانه مهر، ۲۲-۲۰. به جز بهروز دو چهره اصلی در این دوره تاریخی فعالیت می کردند: محمد مقدم و صادق کیا. در این بین محمد مقدم نام فامیل خود را برگرفته از زبان های ایران پیش از اسلام می دانست و معتقد بود اصل آن مغدم [به ضم میم و سکون غین و فتح دال است]، مغدم با این املاء یعنی نفس مغ. او نام خود را «مهمد» می نوشت تا شائبه عربی بودن نداشته باشد! پس نام و نام خانوادگی خود را «مهمد مغدم» می نوشت، البته برای واژه «مهمد» هم تفاسیری عجیب و غریب ارائه می شد.
۷. نک: غفاری، اصلان (۱۳۴۳)، *قصه سکندر و دارا؛ پژوهشی در باب سفر جنگی اسکندر مقدونی*، با مقدمه ذبیح بهروز، تهران: بی نا، ۷-۶، ۱۵-۱۰، ۶۴-۶۱.
۸. نک: فصلنامه مطالعات تاریخی (۱۳۷۶) *مکاتبات علامه محمد اقبال لاهوری و عباس آرام*، ترجمه حسینی نوزدی، سال اول، شماره اول، «نامه نریمان پارسی به اقبال لاهوری»، محرمانه، مورخه ۱۱ ژوئیه ۱۹۳۲.

## کتابنامه

- اختر (۱۲۹۲ق.)، سال اول، شماره اول.
- اختر (۱۲۹۵ق.)، سال چهارم، شماره اول.
- اسناد وزارت خارجه، کارتن ۵، پوشه ۳، ۲۵ تیرماه ۱۳۱۴.
- آخوندزاده، میرزا فتحعلی (۱۹۶۳)، *القبای جدید و مکتوبات*، به کوشش حمید محمدزاده، باکو: فرهنگستان علوم جمهوری آذربایجان.
- آدمیت، فریدون (۱۳۴۸)، *اندیشه های میرزا فتحعلی آخوندزاده*، تهران: خوارزمی.
- آدمیت، فریدون (۱۳۵۷)، *اندیشه های میرزا آقاخان کرمانی*، تهران: پیام.
- آرین پور، یحیی (۱۳۷۴)، *از صبا تا نیما*، ج ۳، تهران: زوار.
- بهار، ملک الشعراء (۱۳۴۹)، *سبک شناسی*، جلد ۳، تهران: کتابهای پرستو.
- بهروز، ذبیح (۱۳۱۳)، *زبان ایران؛ فارسی یا عربی*، تهران: چاپخانه مهر.
- بهروز، ذبیح (۱۳۴۸)، «*زمان زرتشت*»، میان رشته ای، کاوه، مونیخ، شماره ۳۰.
- پورداد، ابراهیم (۱۳۵۵)، *فرهنگ ایران باستان*، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- جلال الدین میرزا قاجار (۱۲۸۸ق.)، *نامه خسروان*، تهران: چاپخانه علیقلی خان قاجار.
- دو توکویل، الکسی (۱۳۷۸) *تحلیل دمکراسی در امریکا*، ترجمه رحمت الله مقدم مراغه ای، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.

- دو توکویل، الکسی (۱۳۸۸)، *انقلاب فرانسه و رژیم پیشین آن*، ترجمه محسن ثلاثی، تهران: نشر مروارید.
- دولت‌شاهی، علیرضا (۱۳۷۵)، *آزاد مراغی و پارسی نویسی*، آزاد مراغه ای و پارسی نویسی، جهان کتاب، س ۲، ش ۷-۸.
- رائین، اسماعیل (۱۳۵۳)، *میرزاملکم خان، زندگی و کوششهای سیاسی او*، تهران: صفیعیلیشاه. روزنامه اطلاعات، سال ۱۳۱۲.
- صدرهاشمی، محمد (۱۳۶۴)، *تاریخ جراید و مطبوعات ایران*، ج ۴، اصفهان: کمال.
- غفاری، اصلان (۱۳۴۳)، *قصه سکندر و دارا؛ پژوهشی در باب سفر جنگی اسکندر مقدونی*، با مقدمه ذبیح بهروز، تهران: بی نا.
- فتحی، نصرت الله (۱۳۵۲)، *ابوالقاسم مراغه ای و پارسی سره*، نشریه گوهر، شماره ۶.
- فرزانه بهرام ابن فرهاد (۱۲۷۰ ق.)، *شارستان چهار چمن*، با مقدمه ساوخش بن اورمزدیار بن سیاوخش آذری، بمبئی: بی نا.
- کمالی، حسین (۱۳۷۶)، «*ایران در مکاتبات گوینو با توکویل*»، ایران شناسی، سال نهم، ش ۳.
- گوینو، کنت ژوزف آرتور (۱۳۶۴)، *تاریخ ایرانیان*، ترجمه ابوتراب خواجه نوری (نظم الدوله)، تهران: علمی.
- گوینو، کنت ژوزف آرتور (۱۳۸۳) *سه سال در آسیا*، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی. تهران: قطره.
- گوینو، کنت ژوزف آرتور (۱۳۸۳)، *شکوه ایرانیان*، ترجمه رضا مستوفی، تهران: سازمان میراث فرهنگی کشور.
- گوینو، کنت ژوزف آرتور (۱۳۸۷)، *تاریخ ایران دوره باستانی*، ترجمه ابوتراب خواجه نوری. تهران: ثالث.
- گوینو، کنت ژوزف آرتور (دی ۱۳۵۰)، «*دو نامه از گوینو به توکویل*»، ترجمه رحمت الله مقدم مراغه‌ای، نگین، ش ۹۰.
- لغت‌نامه دهخدا (۱۳۷۳)، ج ۷، دوره جدید، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- لنچافسکی، ژرژ (۱۳۵۱)، *سی سال رقابت غرب و شوروی در ایران*، ترجمه حورا یاور، تهران: سحر.
- مجموعه آثار میرزاملکم خان (بی تا)، به کوشش محمد محیط طباطبایی، تهران: علمی.
- ملافیروز بن ملاکوس (۱۸۸۸ م)، *دساتیر آسمانی*، بمبئی: دت پرساد پرس.
- منشآت فرهاد میرزا معتمدالدوله (۱۳۸۳)، به کوشش اسماعیل نواب صفا، تهران: زوار.
- میرزا آقاخان کرمانی (۱۳۲۴ ق.)، *آئینه سکندری*، تهران: بی جا.
- مینوی، مجتبی (۱۳۶۹)، *تاریخ و فرهنگ*، تهران: خوارزمی.
- ناطق، ناصح (۱۳۶۴)، *گوینو و ایران*، تهران: بنیاد موقوفات افشار.
- ناطق، هما (۱۳۷۰)، *ایران در راهیابی فرهنگی*، پاریس: اختران.

گوینو، روشنفکران ایرانی و نظریه های آریائی گرایی و انحطاط ۱۹

نامه ایران باستان، دوره سه ساله ۱۳۱۴-۱۳۱۱.

هدایت، صادق (۱۳۴۲)، *مازیار*، تهران: کتابهای جیبی.

هگل، گ. ف. و (۱۳۸۷)، *خدا/یگان و بنده*، با تفسیر الکساندر کوژو، ترجمه حمید عنایت، تهران: خوارزمی.